

عمروبن بحر جاحظ

(۲۵۵-۵۱۵۰)

(۸۶۸-۷۶۷م)

ادیب فیلسوف (بخش نخست)

آقای دکتر محسن جهانگیری

استاد دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۶)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۶/۲۰

چکیده

جاحظ مانند ولتر، نویسنده سرشناس فرانسوی، ادیب فیلسوف است، یعنی بعد ادبی وی بر بعد فلسفی اش غالب است. او مانند سایر ادیبان و نویسندگان بزرگ جهان به همه علوم و معارف عصرش اعم از فلسفه و کلام و سیاست و اقسام و الوان آداب و ادیان و مذاهب اشراف داشته و در برخی از آنها ماهر و حاذق بوده و کتاب و رساله نوشته است. بزرگترین امتیاز جاحظ در میان نویسندگان عهد قدیم در این است که او مانند نویسندگان معروف عهد جدید و معاصر درباره واقعیات زندگی و مسائل روز جامعه از قبیل برتری نژادی، اختلافات دینی و مذهبی و خصوصیات صنفی و حتی اخلاق و رفتار افراد اندیشیده و به جامعه آرمانی و به اصطلاح مدینه فاضله عنایت نکرده است. او نمی خواسته در ذهن خود جامعه ای آرمانی بسازد و انسانها را به سوی آن سوق دهد، بلکه وجهه همتش تنها شناختن و شناساندن جامعه موجود عصرش بوده است. او در تفکرات و تأملات فلسفی خود نیز مانند فیلسوفان طبیعت شناس یونان پیش از سقراط درباره واقعیات محسوس و ملموس اندیشیده و از تفکر و بحث در خصوص کلیات و انتزاعیات ماورای حس و محسوسات خودداری کرده است. جاحظ نویسنده و فیلسوفی شاد و خندان بوده، به تمام شئون حیات عشق می ورزیده و مانند ولتر هم خود می خندیده و هم دیگران را می خندانده است.

واژه های کلیدی: جامعه آرمانی، جامعه واقعی، انتزاعیات، واقعیات، اختلافات

دینی، اختلافات نژادی، خصوصیات شخصی، ادبی- فلسفی

مقدمه

ابوعثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة کِنانی لَیثی (ابن خَلکان، ۱۳۹۷. ۴۷۰) (منسوب به لَیث بن بکر بن عبد مَناف بن کِنانة بن خُزَیمة) معروف به جاحظ؛ به روایتی از صلب کِنانیان بوده است (یاقوت، ۱۳۳۰. ۷۴؛ ابن المرتضی، ۱۳۸۰. ۶۸). بنابراین می‌توان او را عرب خالص شناخت و به روایتی دیگر آزاد شدهٔ آنان، ابوالقلمس عمرو بن قَلع کِنانی فُقَیمی و یا فُقَیمی بوده است (یاقوت، همان). از آنجا که فزارة جد جاحظ سیاه بوده، این احتمال پیش آمده که او از نژاد سیاه و افریقایی بوده باشد (بلات، دارالفکر، بیتا؛ سندوبی، ۱۳۵۰. ۱۴، ۱۱). جاحظ در زبان عربی به کسی گفته می‌شود که حدقهٔ چشمش برآمده است و او را بدین جهت جاحظ نامیدند که چشمانی مانند چشمان وزغ داشته، هر دو حدقه اش بیرون آمده بوده است. به همین مناسبت، او را حَدَقی نیز خوانده‌اند (ابن خَلکان، همان؛ سمعانی، ۱۶۲/۳). برخی نوشته‌اند: او در جوانی و حتی در دوران پیری از لقب جاحظ کراهت داشته و می‌کوشیده اسم خود را عمرو بن بحر و بیشتر ابوعثمان معرفی کند. او گفته است، من کنیه ام را سه روز فراموش کردم تا به خانه آمدم و از خانواده پرسیدم، آنها گفتند ابوعثمان است (یاقوت، همان؛ خطیب، ۲۱۴). اما او در دوران پیری آحیانا خود را جاحظ هم خوانده است و گویا در این دوران مانعی نمی‌دیده که دوستانش هم وی را با این لقب بخوانند (جاحظ، *البخلاء*، ۱۹۴۸: ۱۹۵؛ بلات، ۱۰۰). حسن سندوبی توجه داده که پس از وی لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علم، اصناف آداب و اقسام و الوان بلاغات شناخته شد و عده‌ای از ارکان و اقطاب علم و ادب بدین لقب افتخار یافتند؛ ابوزید بلخی (فوق ۳۲۲ه) جاحظ خراسان، ابن العمید (فوق ۳۵۹ه) و یا محمود بن عزیز عارضی (فوق ۵۵۲ه) جاحظ ثانی ملقب شدند (سندوبی، همان، ص ۱۸).

محل تولد: به اتفاق بصره بوده، ولی در تاریخ تولدش اختلاف است. برخی سال ۱۵۰ (یاقوت می‌نویسد: «جاحظ گفته است من یک سال از ابونواس بزرگترم. من آغاز سال ۱۵۰ متولد شدم، ابونواس در پایان آن» یاقوت، همان، ص ۷۴)، برخی ۱۵۵ (مرزبانی، نمره ۲۳۰)، و برخی دیگر سال ۱۶۰ (ذهبی، ۱۹۶۰: ۲۵۶؛ شفیق جبری، ۱۹۳۲) هجری قمری نوشته‌اند.

از خانواده و دوران طفولیت وی اطلاع مفصلی به دست نیامد. ظاهراً از خانواده فقرا بوده است. جاحظ در کودکی پدرش را از دست داده و در تحت تکفل و سرپرستی مادرش نشو و نما یافته و در شهر بصره به مکتبخانه رفته و دانش آموخته است.

دوران دانش آموزی و شدت علاقه‌اش به دانش از خاطراتی که این دوره را به تصویر کشیده پیداست. او در اثر فقر و تنگدستی در ضمن تحصیل علم ناگزیر به کسب و کار هم پرداخته است؛ در بصره در کنار رود سیحان (رودی در بصره) نان و ماهی می‌فروخته است (مرزبانی، همان؛ یاقوت، همان، ص ۷۴). مادرش با تحصیل وی مخالف بوده، ترجیح می‌داده که او به کلی دست از تحصیل علم بردارد و وقتش را یکسره صرف کسب و تجارت کند. لذا روزی به جای طعام، طبقی پر از کتاب پیشش نهاد، او پرسید این چیست؟ پاسخ داد: این همان چیزهایی است که می‌آوری. جاحظ اندوهگین شد، از خانه بیرون رفت و در مسجد جامع نشست (از سخنانش پیداست، که او از سن نوجوانی با مسجدین که طایفه‌ای از علما و ارباب نحو و لغت بودند و در مسجد جامع بصره گرد هم می‌آمدند معاشرت داشته است: در کتاب *الحيوان*، ج ۴، ص ۳۶۰ نوشته است: «و بینما أنا جالسٌ يوماً فی المسجد مع فتیانٍ من المسجدین ممّا یلی ابواب بنی سلیم. أنا یومئذٍ حدّث السنّ»). و مؤیس (بر وزن اویس) بن عمران متکلم از اصحاب نظام نیز آنجا نشسته بود، چون او را اندوهگین دید از حالش پرسید. او آن ماجرا را برای وی نقل کرد. مؤیس وی را به خانه‌اش برد، طعامش داد، پنجاه دینار نیز به وی بخشید. او به بازار رفت، آرد و سایر لوازم زندگی خرید و با باربران به خانه برد، اما مادرش این کار را نیز نپسندید و گفت: اینها را از کجا آورده‌ای؟ از کتابچه‌هایی که پیش من نهاده‌ای؟ جاحظ پس از این واقعه پیش ابن‌الزّیّات (مقتول ۲۳۳هـ، شاعر مشهور و وزیر سه تن از خلفای بنی‌عباس؛ معتصم، واثق و متوکل) رفت. ابن‌الزّیّات در الأعالی چهارصد جریب زمین اقطاعش کرد، که به جاحظیه معروف شد (ابن‌المرتضی، همان، صص ۶۹-۶۸).

خَلْق و خُلُق: جاحظ کوتاه قد، آبله رو و زشت چهره بوده و زشتی‌اش ضرب المثل شده است. از وی نقل کرده‌اند که گفته است: متوکل مرا برای تأدیب فرزندان‌ش دعوت کرد، چون زشتی چهره ام را دید دستور داد هزار درهم به من دادند و برگردانیدند (مسعودی، ۱۹۷۳: ۱۰۰).

باز از وی نقل شده: مرا خجالت زده نکرد مگر زنی که مرا پیش زرگری برد و به وی گفت مثل این بساز (بلات، همان، ص ۱۰۲)، من مبهوت شدم، از زرگر پرسیدم پاسخ داد، این زن از من خواسته بود برایش صورت شیطانی بسازم و من گفته بودم نمی‌دانم چگونه بسازم. لذا تو را آورد و گفت: مثل این بساز. دیگران هم درباره زشتی وی چیزها گفته و شعرها سروده‌اند از جمله شاعری سروده است:

لو يُمَسِّخُ الخنزيرُ مَسْخاً ثانياً ما كان آلا دون قُبْحِ الجاحظ
رَجُلٌ يَتَوَبُّ عن الجحيم بنفسه و هو القذی فی کلِّ طَرْفٍ لاحظ

(بغدادی، بیتا: ۱۷۸. شارل بلات شعر منقول را به شاعری به نام احمدبن سلامه کتبی نسبت داده و مصرع چهارم را بدین صورت نقل کرده است: «و هو القذی فی عین کلِّ ملاحظ».)

برخی به تندخویی وی نیز اشاره کرده و او را مَشَوِّه الخلق خوانده‌اند (ابن‌خلکان، همان، ج ۳، ص ۴۷۱؛ ابن‌عماد حنبلی، ج ۲، ۱۳۵۰: ۱۲۷). با وجود این گویند چون در برابر آینه می‌ایستاده، دست به چهره و محاسنش می‌کشیده و می‌گفته است: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْسَنَ خَلْقِي كَمَا أَحْسَنَ خَلْقِي! (جاحظ، ۱۳۴۳ مقدمه)

اما با این زشتی‌های ظاهری از زیبایی‌های معنوی بهره‌ها داشت. خوش خط، نکته سنج، نکته دان، نکته پرداز، نیکو محضر، خوش مشرب و در فصاحت و بلاغت انگشت نما و ضرب المثل و خلاصه صاحب فضایل کثیری بود. مردم اعمّ از خواصّ و عوام با شوق و ذوق به درک مجلس و محضر و استماع لطایف و حکایاتش می‌شتافتند و از فضایل و برکاتش بهره‌ها می‌بردند. اهل ادب درباره‌اش چیزها نوشتند و حکایت‌ها نقل کردند که ما در آینده آنجا که درباره سَعَّة دانش و گستره فرهنگ وی سخن می‌گوییم نقل خواهیم کرد.

شدت شوق و علاقه به کسب دانش: از گذشته شدت علاقه وی به کسب دانش معلوم شد. گفتیم او از کودکی به تحصیل علم و معاشرت با علما علاقه داشت و علی‌رغم مخالفت مادرش، با سعی فراوان کسب دانش پیش گرفت، هر مانعی که پیش آمد از میان برداشت و به هر وسیله‌ای که امکان داشت دست یازید، تا در عالم علم و ادب به مقامی عالی و درجه‌ای رفیع نایل آمد و به تعلّم و تدرّس پرداخت و نامش را برای همیشه در دانشنامه فرهنگ بشری جاودان ساخت.

جاحظ در اثر شدت علاقه به کسب علم، به تعلّات رسمی بسنده نمی‌کرد و از شعرا و خطّابایی که به مرید^(۱) رفت و آمد می‌کردند و حتی از اعراب امّی فصاحت می‌آموخت (یاقوت، همان، ص ۷۵؛ سمعانی، همان.) و در شدت حرصش به کسب دانش همین بس که نوشته‌اند: برای مطالعه کتب، دکان صحّافان کرایه می‌کرد و به همین منظور شب‌ها در آنجا می‌خوابید و هر کتابی که به دستش می‌رسید از اوّل تا به آخر به مطالعه آن می‌پرداخت (ذهبی، ۲۰۰۶: ۴۱۵، ۴۱۳، نمره ۱۹۴۵؛ ابن‌الندیم، بی‌تا، ص ۱۷۵؛ همان، ۱۳۴۳: ۳۰۴).

یاقوت از بوهقان عنبری (فوف ۱۹۵هـ، شاعر و لغوی) نقل می‌کند که گفته است: من هرگز نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام کسی را که بیشتر از جاحظ دوستدار کتب و علوم باشد که هرگز کتابی به دستش نمی‌رسید مگر اینکه آن را تماماً می‌خواند (یاقوت، همان، ص ۷۵).

مشایخ و استادان: از استادان بزرگی که در عصر وی از عالمان سرشناس دارالاسلام بودند علم و ادب آموخت از جمله از ابو عبیده (معمربن مُثَنّی، فوف ۲۰۹هـ)، اَصمعی (ابوسعید لغوی نحوی، فوف ۲۱۴هـ) و ابوزید انصاری (فوف ۲۱۴هـ) حدیث شنید، از ابوالحسن اخفش (نحوی، شاگرد سیبویه معروف، فوف ۲۱۵هـ) نحو آموخت، دوست او بود (همان.) و او را اعلم ناس می‌شناخت ولی گاهی هم با وی به مخالفت برمی‌خاست (بلات، همان، ص ۱۸۱). در علم کلام شاگرد نظام و مرید وی شد (ذهبی، ۱۹۶۰: ۴۵۶؛ بلات، همان، ص ۱۱۷)، با اینکه بیست سال از نظام بزرگتر بود. زیرا استاد در کلام مقامی بسیار ارجمند داشت. قبلاً اشاره کردیم که او جز استادان مشهور، فصاحت را در بازار مرید بصره از اعرابی که بدانجا رفت و آمد داشتند فرا گرفت و به روایتی از ابویوسف قاضی معروف، صاحب ابوحنیفه (فوف ۱۸۲هـ)، یزیدبن هارون (محدث مشهور، فوف ۲۰۲هـ)، سَری بن عبدویه، حجاج بن محمد بن سلمه حدیث، و از ثمامه بن آشرس علم حدیث آموخت و با نویسندگان و مترجمان مشهور فرس و سریان آمیزش کرد و از آنها نیز بهره برد (سمعانی، ۱۹۶۳: ۱۶۳-۱۶۲؛ سندوبی، همان، صص ۲۹-۲۸؛ احمد امین، ۱۹۵۶: ۴۰۹) و فرهنگ فارسی را از کتابهای ابن‌مقفع فرا گرفت (همان). از عده‌ای از جمله ابویوسف قاضی و حجاج بن محمد روایت کرد (سمعانی، همان). البته بیشتر به نقل روایاتی پرداخت که با عقیده‌اش موافق و با طبیعتش سازگار بود. عده‌ای نیز از جمله ابوبکر عبدالله بن ابی داود سجستانی

محدث معروف (ف ۵۳۱۶هـ) و خواهرزاده‌اش یموت بن مُزَرَّعِ عبدی بصری (ابوبکر محمد بن موسی، ف ۵۳۰۴هـ) ادیب اخباری از وی روایت کرده‌اند. ابوالفرج هم به روایت یموت بن مُزَرَّعِ از جاحظ، و جاحظ از ثُمَامَةُ اشاره دارد (ابوالفرج اصفهانی، ج ۱، ص ۱۱۶، ۱۸۰؛ ج ۴، ص ۵۲). اما اهل حدیث او را ثَقَّة و مأمون نشناختند و از اهل بدع قلمداد کردند و بدین ترتیب روایاتش را معتبر ندانستند و حتی ابوبکر بن اَبی داود که از وی روایت کرده، گفته است: من به حذاقت و کیاستش وثوق دارم ولی به دیانتش وثوق ندارم (خطیب، همان، ص ۲۱۸، ۲۱۳). ذهبی و ابن حجر هم پس از این که از ثعلب (ابوالعبّاس احمد بن یحیی بن زید، ف ۵۲۷۱هـ) نقل کرده‌اند که او ثَقَّة و مأمون نبوده، خود نظر داده‌اند که او از ائمهٔ بدع بوده است (ذهبی، نمرهٔ ۶۳۳۳، ص ۱۶۷؛ ابن حجر، ۱۳۳۰، ص ۳۵۵).

ابن حجر می‌نویسد: اسماعیل بن صفار گفت، شنیدم ابوالعیناء (ابومحمد بن قاسم، ادیب و محدث معروف، ۲۸۲-۵۱۹۱هـ) می‌گوید: من و جاحظ حدیث فدک (معلوم نشد مقصود از حدیث فدک چیست؟! را وضع کردیم و در پیش شیوخ بغداد خواندیم همه پذیرفتند مگر ابن‌شیبۀ علوی (احتمالاً محمد بن عثمان بن اَبی شیبۀ، محدث امامی، ف ۵۲۹۷هـ) که از قبول آن امتناع ورزید (همان، ص ۳۵۶).

مسافرت‌ها: مسعودی آنجا که عقیدهٔ وی را دربارهٔ نهر مهران که نهر سند است نقل کرده، در مقام انتقاد نوشته است که او کثیرالستقر نبوده، دریاها نپیموده و راه‌ها و شهرها را نمی‌شناخته است (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۲۹). بلی، ولی او برای همیشه در بصره نمانده و برای مدتی از آن شهر خارج شده، به بغداد و از آنجا به سامرا و انطاکیه و شاید هم به مصر رفته است (شفیق جبری، همان، ص ۵۶)، و از متن کتاب *الحيوان* نیز برمی‌آید که او به روم و شامات رفته و شهرهای بزرگی را دیده است (جاحظ، همان، ج ۳، صص ۴۵۳، ۴۰۴، ۳۲۱). چنان که در آینده خواهیم نوشت او کتابی هم به نام *الأوطان والبلدان* تألیف کرده است. البته قابل ذکر است که او پیش از خروج از بصره به علم کلام توجه داشته و به مذهب اعتزال گرویده بوده (بلات، همان، ص ۳۷۹)، ولی مسلماً تکاملش در این علم بعدها بیشتر در بغداد صورت گرفته است.

مسافرت به بغداد: بغداد در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم، مرکز سیاسی و فرهنگی عالم اسلام بود و برگزیدگان اهل علم و فضل و ارباب حرف و مطامع را به خود

جذب می‌کرد. جاحظ نیز در سال ۲۰۴ هجری - سال ورود مأمون به بغداد - در حالی که سنش از پنجاه تجاوز کرده بود جذب و روانه این شهر شد و به دربار خلافت عباسی راه یافت و در صف مقربان خلیفه درآمد. به احتمال قوی علت این تقرب همان کتاب *الامامة اوست* که خوشایند خلیفه واقع شد، که او نوشته است: خلیفه آنچه را که بدان دستور داده بود در آن کتاب یافت (یاقوت، همان، ص ۷۹).

جاحظ تا آن اندازه در پیش خلیفه تقرب یافت که از طرف او به صدارت دیوان رسائل منصوب گردید. اما او بیش از سه روز در این مقام نماند، که استعفا کرد و خود را کنار کشید (جبری، ۱۹۶۸م، ص ۱۹)، که کار دیوانی را با ذوق و سلیقه و روحیه آزادمنشی و دانش دوستی خود سازگار نیافت، و پس از کناره‌گیری از صدارت به تکمیل و تدوین معارف پرداخت و به قرائت کتب همت گماشت. او علاوه بر متون عربی، کتابهایی را که از یونانی و غیر یونانی از جمله فارسی به زبان عربی ترجمه شده بود مطالعه کرد و به معاشرت بزرگان معتزله توفیق یافت و آنچه از مذهب اعتزال در کمون داشت به منصفه ظهور رسانید (احمد امین، همان، صص ۴۰۸-۴۰۹). از منابع معتبر برمی‌آید که، او در این شهر با متکلمان سرشناسی همچون ابوشمر معتزلی، ثمامه بن اشرس نمیری، علی بن هیثم کاتب مشهور و نظام، استاد بزرگ کلام اعتزال معاشرت و مجالست داشته است (بلا، همان، ص ۱۱۷). به روایتی، قبلاً هم در بصره در مجلس ابوالهذیل علف با نظام آشنا بوده است. او در بغداد به علم و ادب شهرت یافت. علما و ادبا و طلبان از فرق و میل مختلف به وی روی آوردند. فرآء (ابوزکریا یحیی بن زیاد دیلمی، فو ۲۰۷ه) ادیب سرشناس و نحوی معروف و دوستدار علم کلام برای آموختن علم کلام پیشش شتافت، ولی بنا بر تشخیص وی استعداد فراگیری این علم را نداشت (سندوبی، همان، ص ۲۴). چون مأمون درگذشت و خلافت به معتصم انتقال یافت او ملازم محمد بن عبدالملک معروف به ابن الزیّات (أبو جعفر محمد بن عبدالملک، ۲۳۳-۱۷۳ه، ادیب و وزیر چند تن از خلفای بنی عباس) شد و کتاب *الحيوان* (۲۳۳ه) خود را به وی اهدا کرد و از احمد بن ابی دؤاد (فو ۲۳۳ه) که دشمن ابن الزیّات بود دوری گزید و چون ابن الزیّات در سال ۲۳۳ به دست متوکل به قتل رسید، از ترس ابی دؤاد به بصره گریخت، اما دیری نپایید که گرفتار شد

ولی با زبان آوری ویژه‌ای که مخصوص وی بود از خشم آبی‌دوآد نجات یافت و مورد مهرش قرار گرفت و کتاب *البیان والتبیین* خود را به وی اهدا کرد و پنج هزار دینار گرفت. سرانجام او به بصره بازگشت و ظاهراً تا آخر عمر در آنجا ماندگار شد و به تألیف و تصنیف پرداخت سرانجام دچار فلج شد، از مردم کناره‌گیری کرد، مردم نیز از وی دوری جستند و یارانش جز معدودی از دورش پراکنده شدند، اما با وجود پیری مثل همیشه دست از کتابت برنداشت و حداقل برخی از فصول کتاب *الحيوان* خود را در این ایام نگاشت (*الحيوان*، ج ۴، ص ۲۰۹). شایستهٔ ذکر است درحالی‌که بعضی مسافرت وی را به مصر و دمشق محتمل دانسته‌اند (بلات، همان، ص ۳۶۹)، سندوبی سفرش را به مصر قطعی می‌داند و می‌نویسد: در کتاب *الحيوان* دیده که او وارد مصر شده و برای مشاهده و اختیار حیوانات در آنجا مدتی اقامت گزیده است (سندوبی، همان، ص ۷۹). ظاهراً او به زیارت بیت‌الله الحرام توفیق نیافته و این فریضة الهی را انجام نداده است و این از یک متکلم معتزلی، یعنی فیلسوف عقل‌گرا به‌ویژه جاحظ بعید نمی‌نماید.

مرگ: او در آخرین روزهای زندگی دیگر قدرت بر کتابت نداشت، که به بیماری‌های سختی دچار شده بود. از مبرّد (محمدبن یزید بصری، مکنی به ابوالعبّاس، فو ۵۲۸۵) نقل شده که گفته است: شنیدم جاحظ می‌گوید: طرف چپ بدنم مفلوج است، اگر با قیچی ببرند حس نمی‌کنم، طرف راست بدنم منقرس است، اگر پشه‌ای به آن بخورد متالم می‌شوم، سنگ مثانه دارم، نمی‌توانم به آسانی ادرار کنم و بدتر از همه، درد پیری است که نود و شش سال دارم (باقوت، همان، ص ۱۱۴؛ ابن‌خلکان، همان، ص ۴۷۳) و او این شعر را می‌خوانده است:

أترجوا أن تكونَ و أنتَ شيخٌ
لقد كذبتَ نفسك ليس ثوبٌ
كما قد كنتَ أيامَ الشبابِ
دريسُ كالجديدِ مِنَ الثيابِ

(سمعانی، *الأنساب*، ص ۱۶۲؛ خوانساری، *روضات الجنّات*، ۱۳۹۲: ۳۲۵)

او در عصر خلافت المعزّ بالله (باقوت، همان، ج ۱۶، ص ۱۱۴) و یا المهتدی (مسعودی، همان، ج ۴، ص ۱۹۵) در محرم سال ۲۵۵ و یا ۲۵۶ هجری از دنیا رفت. به روایتی مرگش در اثر ریختن مجلّدات و طبقاتی کتاب بر روی وی اتفاق افتاده است (ابن‌عمادحنبلی، همان، ج ۲، ص ۱۲۲).

چنان‌که ملاحظه شد، دورهٔ عمر جاحظ تاریخ یک قرن، آن هم، قرن حرکت و شکوفایی فرهنگی و رخداد اتفاقات حادّ و تعیین‌کنندهٔ سیاسی بوده است. او در این مدت، خلافت چند تن از خلفای عباسی را دید. در خلافت مهدی (۱۶۹-۱۵۸هـ) به دنیا آمد. در خلافت هادی (۱۷۰-۱۶۹هـ) کودک و در خلافت هارون (۱۹۳-۱۷۰هـ) جوان بود، نزاع میان امین و مأمون را مشاهده کرد، در خلافت امین (۱۹۸-۱۹۳هـ) و مأمون (۲۱۸-۱۹۸هـ) در سنّ کمال و مردی پخته و آزموده بود. نفوذ و سلطهٔ ایرانیان را در دستگاه خلافت دید. در عصر معتصم (۲۲۷-۲۱۸هـ) سطوت و غلبهٔ تُرک را مشاهده کرد، دورهٔ واثق (۲۳۲-۲۲۷هـ) را نیز دریافت، در خلافت متوکل (۲۴۷-۲۳۲هـ) که دورهٔ شکست معتزله بود حضور داشت و پایان زندگی‌اش که با بیماری‌های گوناگون و به قول خودش بدتر از همه درد پیری دست و پنجه نرم می‌کرد، مصادف دوران منتصر (۲۴۸-۲۴۷هـ)، مستعین (۲۵۲-۲۴۸هـ)، معتزّ (۲۵۵-۲۵۲هـ) و مهتدی (۲۵۶-۲۵۵هـ) بود و سرانجام در عهد خلافت معتزّ و یا مهتدی (۲۵۶-۲۵۵هـ) پس از حدود یک قرن با کوله باری از علم و تجربه و فرهنگ و ادب از دنیا رفت و آثار ادبی و علمی و فلسفی کثیری از خود به یادگار گذاشت.

سعهٔ دانش: او از فرهنگ دوستان و معارف خواهان و آگاهان عصر و روزگارش بوده است. در گذشته اشاره شد که او از کودکی با فقر و تنگدستی و بدتر از آن تحمل ملامت و سرزنش مادرش به تحصیل علم پرداخته، اما چنان‌که گذشت از خوش آمد روزگار به مصاحبت مردان دانش پرور و علم دوست و به شاگردی معلّمان و استادان حاذق و وارد و شاگردپرور توفیق یافته و با حرص و ولع خاصی به مطالعهٔ کتب اهتمام ورزیده، تا آنجا که هر کتابی را که به دستش می‌رسیده از آغاز تا پایان می‌خوانده است. از مطالعهٔ آثارش برمی‌آید که در زبان و ادبیات تازی یگانهٔ روزگارش بوده و در مسائل علمی و فلسفی و امور اجتماعی بیش از پیشینیانش تفکّر و تأمل و پژوهش و تحقیق کرده است. او عالمان و فیلسوفان یونانی و غیر یونانی را اعمّ از الهی و طبیعی می‌شناخته، آثاری از آنها را به زبان عربی خوانده و تا حدّ زیادی از عقاید و افکارشان در زمینه‌های مختلف علمی و فلسفی مطلع بوده است.

جاحظ در کتب و رسالاتش به‌ویژه در کتاب *الحيوان* از ارسطو و دیگران نام برده و پاره‌ای از عقاید و آرایشان را نقل کرده است. اما او مانند سایر استادان معتزلی از روش‌های علمی و فلسفی به روش حسّی و تجربی گرایش داشته و بیشتر به تقریر و تحریر آرای فلاسفهٔ طبیعی پرداخته تا عقاید فلاسفهٔ الهی، ولی نه بدین جهت که از فهم و درک آرای فلاسفهٔ غیرطبیعی ناتوان بوده است، بلکه بدین علّت که روش و اندیشهٔ فلاسفهٔ طبیعی را می‌پسندیده و آن را بر روش فلاسفهٔ الهی برتری می‌داده است. بحث تفصیلی در مقام ادبی و اهمّیت علمی و فلسفی او از حوصلهٔ یک مقاله بیرون و نیازمند تألیف مقالاتی متعدّد و بلکه کتابی مستقلّ است.

آنچه در اینجا شایستهٔ ذکر می‌نماید ذکر شواهدی چند از اقوال صاحب‌نظران و ارباب علم و فضل از مسلمان و غیرمسلمان و از موافق و مخالف است که به سعهٔ علم و گسترهٔ اطلاعاتش شهادت داده‌اند. ثانیاً ذکر نام برخی از آثارش، که حکایت از حذاقت و مهارت وی در زبان و ادب عرب و اطلاعات وسیعش از علوم و معارف زمانش دارد، و در ضمن اشاره به روش و سبک و سیاق کلام و عقاید و افکار فلسفی‌اش که نشانگر قدرت تفکر و تعقل و تفلسف و کلامی اوست. و اما تفصیل آرای فلسفی و کلامی وی از وظیفهٔ این مقاله خارج است و ما آن را در تحقیقی جداگانه انجام داده‌ایم و در سال ۱۳۸۴ش در جلد ششم *دانشنامهٔ جهان اسلام* به چاپ رسیده است.

نظر بزرگان علم و ادب دربارهٔ جاحظ: از ابوالفضل بن عمید نقل شده که: «ثلاثة علوم الناس كلهم عيال»؛ در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان عیال ابوعثمان جاحظاند. یعنی همچنانکه اعضای خانواده نیازمند سرپرست خانواده هستند و بدون او خانواده‌ای نخواهد بود، همچنین خانوادهٔ وسیع ادب در بلاغت و فصاحت و معانی و بیان نیازمند جاحظاند و بدون آثار ادبی وی دوام و بقایی نخواهند داشت (یاقوت، همان، ص ۱۰۳). او در مقام تعظیم جاحظ و اهمّیت آثار وی گفته است که: «كُتِبَ الجاحظُ تُعَلِّمَ العَقلَ أوَّلاً والأدبَ ثانياً (همان.)»: (کتابهای جاحظ نخست عقل می‌آموزد و پس از آن ادب یاد می‌دهد). ثابت بن قره هم توصیف مرتبهٔ علم و ادب و بلاغت و درایت وی را با این بیت آغاز کرده:

عَقِمَ النِّسَاءَ فَلَا يَلِدُنَّ شَبِيهَهُ إِنَّ النِّسَاءَ بِمِثْلِهِ عُقِمْنَ

و پس از آن در مدح و ستایشش داد سخن داده و گفته: «خطیب المسلمین، و شیخ المتکلمین و مدرة (زعیم) المتقدمین والمتأخرین، إن تکلم حکى سحبان (فوق ۵۴هـ، خطیب شهیر عرب که در سخنوری و بلاغت ضرب المثل است) فی البلاغة (در بلاغت همانند سحبان می نمود) و إن ناظر ضارع النّظام فی الجدل (در مناظره با نظام برابری می کرد)... شیخ العرب و لسان العرب»؛ جامع زبان و قلم و فطنت و علم و رأی و ادب و نثر و نظم و ذكاء و فهم بود (همان، ص ۹۵).

ابوالقاسم اسکافی (علی بن محمد) گفته است: «استظهار و پشت گرمی من در بلاغت بر سه چیز است: قرآن، کلام جاحظ و شعر بحتری (همان، ص ۱۰۳) (ولید بن عبید طائی، فوق ۲۸۴هـ، ادیب و شاعر معروف)».

ابوحیان توحیدی (محمد بن عباس) نیز در ستایش مقام فرهنگی وی کتابی نوشته و آن را *تقریظ الجاحظ* نام نهاده است (همان، ص ۹۵).

از موافقان: ابن مرتضی و قاضی عبدالجبار نقل کرده اند که او در جمیع علوم از نوادر روزگارش به شمار می آمده، جامع علم کلام، فصاحت، اخبار، شعر، فقه، تأویل قرآن و ایام عرب بوده است (ابن المرتضی، همان).

از مخالفانش: ابن قتیبه (محدث معروف ایرانی تبار، ۲۷۶-۵۲۱۳هـ) که از اعلام اهل الحدیث و از حیث عقیدتی از مخالفان سرسخت جاحظ است، اقتدار او را در استدلال و احتجاج ستوده و با این عبارت با شکوه «و هو آخر المتکلمین والمعاير علی المتقدمین» به تکریم و تحسینش پرداخته است، و برای به ثبوت رساندن قدرت بیان و نیروی استدلالش نوشته است: او در دلیل تراشی ترزبان و خوش بیان است، قدرت این را دارد که کوچک را بزرگ و بزرگ را کوچک، خرد را کلان و کلان را خرد بنمایاند. چیزی را بیآزاد و نقیضش را به همان قوت بسازد. به برتری سیاه بر سفید برهان آورد و همچنین برتری سفید را بر سیاه مدلل دارد. گاه به سود عثمانیان دلیل تراشد و گاهی رافضیان را از عثمانیان برتر شناسد (ابن قتیبه، ۱۳۲۶: ۷۱).

مسعودی (ابوالحسن علی بن حسین، فو ۳۴۶/۳۴۵ه) با وجود اشاره به انحراف عقیده‌اش، در مقام ستایش از علم و فضلش نگاشته است: «احدی از راویان اخبار و اهل علم شناخته نشده که بیش از وی کتاب نوشته باشد و با وجود اینکه مشهور به انحراف بوده، کتبش زنگ اذهان را می‌زدایند و براهینی روشن ارائه می‌دهند، زیرا آنها را با بهترین نظم، منظم و با نیکوترین ترتیب، مرتب و با فصیح‌ترین لفظ، مزین کرده است. هرگاه می‌ترسد که خواننده دلتنگ شود و شنونده به ستوه آید، ناگهان از جدّ به هزل روی می‌آورد و از حکمت بلیغ به نادره‌ای ظریف می‌پردازد و خلاصه او را از اسلاف و اخلاف معتزله مثل و ماندنی دیده نشده است (مسعودی، ج ۴، صص ۱۹۵-۱۹۴)». مؤلف *شذرات الذهب* نوشته است: «کان بحراً من بحورالعلم و رأساً فی الکلام والإعتزال (ابن عمادحنبلی، همان)».

خطیب بغدادی (ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، ۴۶۳-۵۳۹۲ه) حافظ معروف حدیث، او را مصنفی نیکوکلام و بدیع‌التصانیف شناسانده است (خطیب، همان، ص ۲۱۳). یاقوت حموی (یا یاقوت رومی، شهاب‌الدین ابوعبدالله، ۶۲۶-۵۷۷ه) دایرة المعارف‌نویس معروف اسلامی، هوش و ذکاوتش را ستوده و بی‌نیاز از وصف و تعریف معرفی کرده است (یاقوت، همان، ص ۷۴). مرزبانی از ابوبکر احمد بن علی نقل کرده که جاحظ در کلام از علم وسیع و تبخّر کثیری برخوردار بوده و حدود آن را به دقت ضبط می‌کرده و در علم کلام و غیر آن از علوم دین و دنیا از اعلم ناس به شمار آمده است (همان، ص ۷۵). ذهبی در توصیفش نوشته است: «العلامة المُتَبَخَّر، ذوالفنون (ذهبی، ج ۱۰، نمره ۱۹۴۷، ص ۱۲)». بالاخره سید محمد باقر خوانساری امامی نیز با عناوین ذیل: «الشیخ اللّافظ اللّاحظ و الحبر الجامع الحافظ» به اجلالش پرداخته است (خوانساری، همان، ص ۳۲۴).

خاورشناسان و نویسندگان جدید عرب زبان نیز تا توانستند از تبخّر و مهارت وی در فنون ادب و علوم زمانش سخن رانده‌اند و چنان‌که خواهیم نوشت به جستجوی آثار و تصحیح و تحقیق و نشر آنها همت گماشتند. شارل بلات **(عَرَفَقِخْ لِإِعْلَافِ)** استاد سابق دانشگاه سوربن، پس از بیان این نکته که ادب جاحظ بر سه رکن مرتکز است؛ میراث عربی، حکمت فارسی و حکمت هندی، می‌نویسد: «جاحظ ادیب است و لکن اریب و

بصیر است (بلات، همان، ص ۳۸۵-۳۸۴) و او حقاً «معلم العلم والادب» است (همان، ص ۳۹۰). آقای دکتر فوزی عطوی در کتاب *اعلام الفكر العربی* با عنوان مطمئن و با شکوه «الجاحظ دائرة معارف عصره (فوزی عطوی، الجاحظ دائرة المعارف عصره، ۱۹۸۸م)» به اجلالش پرداخته است. و بالاخره آقای عبدالامیر علی مهنتاً مصحح برخی از رسائل وی می‌نویسد: «در شخصیت ادبی جاحظ همین بس که او زبان عرب را زبان حیات و زندگی ساخت، که به هر علمی سخن می‌گوید و از هر فنی خبر می‌دهد (جاحظ، ۱۹۸۸، ص ۱۰)». و بالاتر از همه چنان که گذشت، سخن بسیار پرمعنی و باشکوه آقای حسن سندوبی پژوهنده سرشناس ادب جاحظ و آثار اوست که نوشت: «بعد از جاحظ، لقب جاحظ عنوان جامعیت فنون علوم، اصناف آداب و... شناخته شد و اکابر و اعلام علم و ادب به داشتن این لقب به خود می‌بالیدند (سندوبی، همان، ص ۱۰)».

زهد و پارسایی: او هرگز به زهد و پارسایی شهره نبوده، حتی موافقان و همفکرانش نیز درباره زهد و پارسایی وی تصریحاً یا تلویحاً چیزی نگفته و ننوشته‌اند. مخالفانش که اغلب از اصحاب الحدیث‌اند، از کذب و فسق و نفاقش سخن‌ها گفته، کذاب واضح حدیث و حتی تارک نماز شناسانده و حتی نوشته‌اند به حدیث استهزاء می‌کرده است (ابن‌قتیبه، همان، ص ۷۲).

خطیب بغدادی نقل می‌کند که ابن‌ابی‌الذیال محدث گفته است، من در ولیمه‌ای حاضر شدم که جاحظ نیز حاضر بود. وقت نماز ظهر فرارسید، ما نماز خواندیم و او نماز نخواند، باز وقت نماز عصر فرا رسید، ما نماز خواندیم باز او نماز نخواند. وقتی که عزم ترک مجلس کردیم جاحظ به صاحبخانه گفت: نماز نخواندن من به حکم مذهبی - یا به ایجاب سببی بود - آیا تو را از آن آگاه کنم؟ صاحبخانه بدو گفت (یا بدو گفته شد) من گمان نمی‌کنم تو را در نماز مذهبی باشد، مگر ترک آن (خطیب، همان، ص ۲۱۷). ابن‌خشب یا ابن‌خشب (محمد بن محمد) در *اختلال الحدیث* (ابن‌حجر، همان، ص ۳۵۶) و ابن‌قتیبه در *مختلف الحدیث* (ابن‌قتیبه، همان) او را مستهزء و واضح حدیث و کذاب شناسانده و در عین حال او را شخصی مردد و سرگردان که از داشتن عقیده ثابتی

برخوردار نیست معرفی کرده‌اند. ذهبی نوشته است: «کان ما جنأً قليل الدین، له نوادر
ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۱۳».

پی‌نوشت:

- ۱- مرید به کسر میم و فتح با، بازار وسیعی بوده در بصره، که اعراب بدوی برای فروش مواشی خود به آنجا رفت و آمد داشتند و مانند سوق عکاظ جاهلیت شعرا و ادبا برای عرضه آثار خود در آنجا گرد هم می‌آمدند.
- ۲- حسا: نوشید؛ الدادی: شراب؛ فستاق؛ عغار: شراب؛ پایسخت: شراب یا هر چیزی که زیر پا می‌ریزند.
- ۳- ابن بطریق: ابویحیی البطریق (فو میان سالهای ۱۷۹ و ۱۹۰ه) مترجم معروف.
- ۴- ابن ناعمه: عبدالمسیح بن عبدالله حمصی، از مترجمان به زبان عربی و سریانی است.
- ۵- ابن فهر: به احتمال قوی حبیب بن فهر، ملقب به عبد یشوع مطران موصلی است که کتابهای بسیاری برای مأمون ترجمه کرده است.
- ۶- خالد بن عبدالملک مروزی از اکبر متجمین عهد مأمون.
- ۷- بختیشوع: بختیشوع بن جرجیس (فو ۱۸۵ه) که از اطبای جندی شاپور بوده است.

منابع:

- ابن حجر عسقلانی، ۱۳۳۰ه.ق، لسان المیزان، طبع اول، حیدرآباد.
- ابن خلدون، مقدمه، طبع چهارم، بیروت، بیتا.
- ابن خلکان، ۱۳۹۷/۱۹۷۷م، وفيات الأعیان، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارصادر.
- ابن عماد حنبلی، ۵۳۵۰ه، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، قاهره.
- ابن قتیبہ دینوری، ۵۱۳۲۶ه، تأویل مختلف الحدیث، مصر، مطبعة كردستان العلمیة.
- ابن المرتضی، ۱۳۸۰/۱۹۶۱م، طبقات المعتزله، بیروت.
- ابن الندیم، الفهرست، قاهره، مطبعة الاستقامة، بیتا.
- ابن الندیم، ۱۳۴۳ش، الفهرست، ترجمه و تحقیق رضا تجدد، طبع اول، تهران، انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، افسست دارالکتب، بیتا.
- ابوهلال عسکری، کامل الصناعین، بیجا، بیتا.
- البیرونصری، فلسفة المعتزله، مصر، اسکندریه، بیتا.
- امین، احمد، ۱۹۸۶م، ضحی الإسلام، چاپ پنجم، مصر.
- بغدادی، الفرق بین الفرق، قاهره، بیتا.

- بلات، شارل، ابراهيم كيلاني، *الجاحظ في البصرة وبغداد و سامراء، دمشق، دارالفكر، بيتا.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٨ م، *البخلاء، تحقيق طه الحاجري، قاهره.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٨/٥١٣٤٧ م، *البيان والتبيين، تحقيق عبدالسلام محمدهارون، قاهره.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٣٤٣ ش، *التاج، ترجمة محمد خليلي، تهران، ابن سينا.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ٥١٣٣٤ هـ، *ثلاثة رسائل في الذم اخلاق الكتاب، تحقيق فنكل، قاهره.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٥/٥١٣٥٨ م، *الحيوان، ج ١، تحقيق عبدالسلام هارون، مصر، ج ٤، طبع سوّم، بيروت، ١٩٤٩/٥١٣٨٨ م.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٨٨ م، *رسائل الجاحظ، تحقيق عبدالأمير على مهنا، طبع أول، بيروت.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٣٣/٥١٣٥٢ م، *الرسائل الكلامية، تحقيق حسن سندوبي، طبع أول، قاهره.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٩١/٥١٤١١ م، *الرسائل الكلامية، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، طبع أول، بيروت، دار الجليل.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٨٧ م، *الرسائل الكلامية، تحقيق علي ابوملحم، طبع أول، بيروت، مكتبة الهلال.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، *رسالة في الرد على التصاري، چاپ فنكل.*
- جاحظ، عمرو بن بحر، ١٩٤٣ م، *مجموع رسائل الجاحظ، تحقيق ياول كراوس، محمد طه الحاجري، قاهره، مطبعة لحنة التأليف والترجمة والنشر.*
- جبر، جميل، ١٩٤٨ م، *الجاحظ في حياته وادبه و فكره، لبنان.*
- جبر، جميل، *الجاحظ و مجتمع عصره، بيروت، بيتا.*
- خطيب بغدادى، *تاريخ بغداد، بيروت، بيتا.*
- خوانسارى، ٥١٣٩٢ هـ، *سيد محمدباقر، روضات الجنات، ج ٥، قم.*
- ذهبي، *سير أعلام النبلاء، ج ١٠، بيروت، دارالفكر،*
- ذهبي، ٢٠٠٦/٥١٤٢٧ م، *سير أعلام النبلاء، ج ٩، قاهره.*
- ذهبي، ١٩٦٠ م، *العبر في خبر من غير، تحقيق صلاح الدين المنجد، كويت.*
- ذهبي، *ميزان الاعتدال، تحقيق بجاوى، دارالفكر العربي، بيتا.*
- زرکلي، خيرالدين، ١٩٩٩ م، *الأعلام، طبع سوّم، بيروت.*
- سمعاني، ١٩٦٣/٥١٣٨٣ م، *الأنساب، طبع أول، حيدرآباد دکن.*
- سمعاني، *الأنساب، ج ٣، قاهره، مكتبة القدسي، بيتا.*
- سندوبي، حسن، ١٩٣١/٥١٣٥٠ م، *أدب الجاحظ، طبع أول، قاهره.*
- شفيق جبرى، ١٩٣٢/٥١٣٥١ م، *الجاحظ، معلم العقل والأدب، دمشق.*

شیخ مفید، ۱۳۶۲ ش، مجالس در مناظرات، تهران.

فاروق اسعد، ۱۹۸۰/۵۱۴۰۰ م، مع نُخلاء الجاحظ، طبع سوّم، بیروت، دارالآفاق الجديدة.

قالی، ابوعلی، الأمالی، مصر، افست بیروت، بیتا.

مرزبانی، ابوعبیدالله محمدبن عمران، نورالقبس المختصر من المقتبس، تحقیق رودلف زلهایم

مسعودی، ۱۹۷۳ م، مروج الذهب، طبع پنجم، بیروت.

مهنا، عبدالعلی، ۱۹۸۸ م، فوزی عطوی، الجاحظ دائرة المعارف عصره، بیروت، دارالفکر.

یاقوت حموی، ۱۳۳۰ ه، معجم الأدباء، ج ۴، حیدرآباد.

Archive of SID